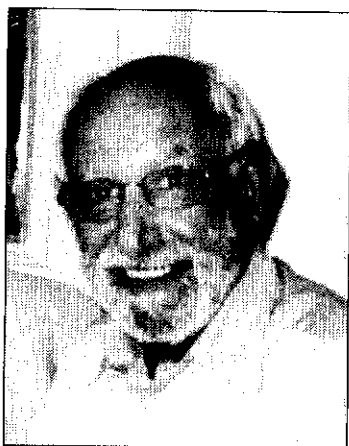


پیشگامان و طوایف درسی
تاریخ

● بهرام چوبین در کجا کشته شد؟ / همایون صنعتی



ناشر معتبر و خوشنام «طهوری» به تازگی چاپ نوینی از ترجمه فارسی کتاب بهرام چوپین تألیف پژوهشگر بلند آوازه دانمارکی آرتور کریستین سن منتشر ساخته است. ترجمه خانم منیژه احدزادگان آهنی از این کتاب درست و پذیرفتنی است. توضیحاتی هم که مترجم اینجا و آنجا بر پانویس های کتاب افزوده سودمند است.

کتاب بر اساس نقل قول های مورخین اولیه اسلامی و به ویژه روایت فردوسی از داستان بهرام چوپین استوار است. اشکالی که گزارشگر با این کتاب دارد متوجه مؤلف و مترجم کتاب نیست. چنین می نماید که ساختار داستان بهرام چوپین، به این شکل که به دست ما رسیده، مشکل دارد. خلاصه داستان، که آشنایان با ادب کلاسیک فارسی کم یا بیش، از آن آگاهند این است که شاه خاقان ترک در سلطنت هرمزد پسر انوشیروان که مادرش ترک زاده و از خانواده خاقان ترک، (خواهر شاه شاه؟) است، قصد دارد سپاه خود را از خاک ایران عبور دهد. هرمزد اجازه عبور به او نمی دهد. کار به جنگ می کشد. بهرام چوپین مرزبان بردعه و اردبیل مأمور جنگ با شاه شاه می شود. بهرام با او روبرو شده وی را شکست داده و به دست خود می کشد. در پایین نکات مهم این رویداد را از قول کتاب بهرام چوپین تألیف کریستین سن نقل می کنم:

«شاهه که در بلندی بر تخت زرین خود نشسته بود می دید که جنگ را

باخته است. ایرانی‌ها در حالی که بهرام در رأس آنان قرار داشت، به تاخت نزدیک می‌شدند. شاه از تخت به زیر آمد خواست که سوار بر اسب عربی شود تا در امان باشد. اما بهرام از دور چشم بر او داشت و پیش از آنکه سوار بر اسب شود، تیری در چله کمان گذاشت و پرتاب کرد. تیر درست به میان پشت شاه ترکان خورد و ستون مهره‌های او را درهم شکست. و او خونین بر زمین افتاد... سپس بهرام بدان سوی شتافت و سر شاه کشته شده را برید و ترکان گریختند.»

چون هرمزد از پیروزی بهرام چوین خبردار می‌شود.

«بهرام را تختی سیمین، چکمه‌های زرانود و دیگر چیزهای گرانبها بخشید... و در نامه‌ای به او دستور داد که در صدد جنگ با پرموده [= پسر شاه] برآید و خزانه‌ای را که در دست اوست بگیرد و همراه با خزانه شاه به دربار شاه ارسال دارد.»

بهرام به جنگ پرموده می‌رود و پس از چندین شبیخون و جنگ سرانجام پرموده را در دژی محاصره می‌کند و به پرموده پیشنهاد می‌کند یکی از دروازه‌ها را برگزیند. یا از دژ بیرون آید و با بهرام بجنگد و یا آنکه دژ و خزانه را تسلیم کند تا بهرام برای او از هرمزد امان بگیرد. پرموده تسلیم به شاه ایران را برمی‌گزیند. بهرام از هرمزد برای پرموده امان می‌خواهد. شاه نه تنها به پرموده امان می‌دهد بلکه طی نامه‌ای به بهرام توصیه می‌کند:

«با شاهزاده زندانی با احترام تمام رفتار شود و آنچه نیاز دارد در اختیارش گذاشته او را به دربار بفرستید.»

چند سطر بعد می‌گوید:

«بهرام به محض آن که امان نامه را دریافت کرد آن را برای پرموده فرستاد. پرموده دژ را ترک کرد و آن جا را با همه‌ی خزانه تسلیم بهرام کرد و آماده حرکت شد. سپس سوار بر اسب همراه با رزمندگان خود بی آنکه حتی نگاهی به بهرام ببیند از راه افتاد. بهرام از این رفتار ناخرسند گشت. بدون در نظر گرفتن مقام پادشاهی پرموده چند تن از سربازان خود را به دنبال او فرستاد تا او را بازگردانند. آنان شاهزاده را پای پیاده پیش بهرام بردند. بهرام با خشم بر او بانگ زد: "آیا رسم شما در توران این است که بدون اجازه من این جا را ترک کنید؟" پرموده پاسخ داد: "من همیشه سرفراز بوده‌ام و حال به حضيض افتاده‌ام، اما تو با کشیدن من بدین جای

خلق و خوی بد خود را نشان دادی. من با امان‌نامه نزد هرمز شاه می‌روم، با این امید که با من برادرانه رفتار کند. من پس از آنکه تخت کشورداری ام را به تو دادم دیگر کاری با تو ندارم."

هنگامی که بهرام این سخنان را شنید خورش به جوش آمد و پرموده را شلاق زد. سپس شاهزاده را با غل و زنجیر در چادر زندانی کرد... بهرام خیلی زود از آنچه کرده بود پشیمان گشت و به توصیه جرابزین، یکی از مشاوران عالی‌رتبه خود، بار دیگر اجازه داد که غل و زنجیر از دست و پای او بردارند و به او اسبی عالی و شمشیری هندی با نیامی زرین هدیه بدهند. بهرام خود پیش پرموده رفت و سعی کرد با کلمات دوستانه از او دلجویی کند و آن قدر پیش او ماند تا او سوار بر اسب شد. بهرام او را تا جاده همراهی کرد اما چهره‌ی پرموده از هم باز نشد. بهرام هنگام عزیمت از او پرسید: "آیا هنوز در دلت به من کینه می‌ورزی؟"

پرموده پاسخ داد: "اگر جنگ و سازش برای تو یکی است پس منطق نداری"

بهرام گفت: "من امیدوار بودم آنچه اتفاق افتاده بازگو نشود. اما مایل نیستم خود را پشت رو بنده پنهان کنم. به دربار هرمز برو و هر آنچه می‌خواهی بگو. با این کار از شرف من کاسته نخواهد شد."

پرموده پاسخ داد: "شاهی که در برابر خلاف‌کاریهای خدمتگزارانش سکوت کند احمق است."

بهرام یا شنیدن این عبارت از خشم رنگش پرید. جرابزین بار دیگر به او هشدار داد که بر خشم خود مسلط گردد.

بهرام گفت: "این دیوانه بی‌فکر می‌خواهد به پدرش به پیوندد"

خاقان فریاد زد: "اشتباه نکن. آیا من به سبب آن که بی پدر شده‌ام باید جوان بمیرم؟ بدان که باز می‌گردم. من نزد هرمز می‌روم که از بدو تولد همتای من است."

بهرام بدون آنکه کلامی بیش پاسخ دهد اسب را برگرداند و به سوی لشکرگاه خود تاخت.^۱

پرموده به دربار هرمز می‌رود. هرمز تا دروازه شهر به استقبال او می‌آید.

پرموده به او می‌رسد. از اسب پیاده می‌شود. هرمز او را در آغوش می‌گیرد و با هم به قصر می‌روند. هرمز به تخت می‌نشیند و اجازه داد که پرموده بر پشتی تکیه دهد. او با خاقان با احترام رفتار کرد و با او با محبت سخن گفت و به شادمانی پرداخت. هرمز دستور داد تا پرموده در قصری که برای او تعیین شده بود اقامت گزیند. قصری که در آن هر چه مورد نیاز او بود، از فرش و ظروف و کنیز و غلام و آشپزخانه و جز آن، در خود داشت. سپس او را نزد خود به میهمانی دعوت کرد و سه روز از او پذیرایی نموده و به او هدایای گرانبهای گوناگون بخشید در همین زمان غنائیم فراوان از راه رسید... درباریان شکوه و زیبایی ارزشمند و مقدار خزانه را تحسین کردند اما بزرگ فرمدار، یزدان گشنسپ گفت: "آن سور بزرگ چه بوده که واپس مانده آن این است."

این سخن سوءظن هرمز را برانگیخت. در همان زمان فرستاده‌ای همراه با نامه‌ای از... رسید که در آن نوشته بود بهرام گوشواره‌ها و چکمه‌های زرانود سیاهش و دو قطعه بُرد یمانی را نگهداشته است. در واقع این امر نشان می‌داد آنچه فرستاده شده چیزی کم دارد گرچه در فهرست‌ها ضبط شده است.

هنگامی که پرموده دریافت شاه نسبت به سپاهبد خود [= بهرام چوبین] خشمگین شده آنچه را میان خودشان اتفاق افتاده بود بازگو کرد و به طور مبهم اشاره کرد بهرام بیشتر از آنچه فرستاده از خزانه او و پدرش برداشت کرده است.

هرمز گفت: "بهرام چوبین از زمانی که خاقان را کشته ادعایش زیاد شده و با خزانه به دست آمده شرافتمندانه رفتار نکرده است. او را با گوشواره‌ها چه کار؟ آیا خیال شاه شدن در سر دارد؟

شاه دست پرموده را گرفت و گفت سوگند بخور هنگامی که به کشورت بازگردی دشمنی تازه با من آغاز نکنی.

پرموده با آذر گشنسپ، آتش مقدس پادشاهان، سوگند خورد که به پادشاه ایران وفادار خواهد ماند و هرمز نیز به دوستی سوگند خورد. سپس هرمز به خاقان اجازه داد که با هدایای باارزش حرکت کند و دو روز راه او را همراهی کرد.

بهرام هنگامی که دریافت پرموده در حال بازگشت به امپراتوری خویش است دستور داد در تمام نقاطی که خاقان از آن جاها می‌گذشت آذوقه جمع آوردند و خود سواره به استقبال او رفت و از آنچه بر او روا داشته بود تقاضای بخشش کرد. اما پرموده نگاهی به او نینداخت... و بهرام با خشمی در دل راه بازگشت پیش گرفت.^۱

دنباله داستان این است که هرمزد با فرستادن دوکدان و لباسی زنانه برای بهرام به او به شدت اهانت می‌کند و کدورت میان آن دو تا بدانجا بالا می‌گیرد که بهرام شورش می‌کند و می‌خواهد پسر او خسرو پرویز را به جای هرمزد شاه کند. هرمز آگاه می‌شود برای قتل خسرو پرویز توطئه می‌نماید. خسرو از توطئه آگاه شده پیشدستی می‌کند پدرش را کور و زندانی می‌کند. بعد میان بهرام و خسرو پرویز جنگ می‌شود. بهرام در نبرد کامیاب می‌شود و ادعای شاهی می‌کند. خسرو فراری شده از قیصر روم کمک می‌خواهد و با کمک قیصر بهرام را شکست می‌دهد. این بار بهرام فراری شده و به دربار خاقان!! پناه می‌برد.

وقایعی که پس از تصمیم بهرام به پناه بردن به خاقان رخ می‌دهد به هیچ وجه با آنچه تا اینجای داستان رخ داده هم‌آهنگی ندارد. سازگار نیست. آنچه پس از شکست بهرام رخ می‌دهد بر طبق روایات مورخین اسلامی و فردوسی و نوشته کریستین سن این است که بهرام پس از شکست خوردن از سپاه خسرو در مغرب ایران، با یاران خود فراری می‌شود. پس از مدتی سرگردانی به قول فردوسی و بر طبق کتاب بهرام چوبین به «خاقان» پناه می‌برد. در کتاب بهرام چوبین می‌گوید:

«[بهرام] با تنی چند از یارانش گریخت تا به ماورای جیحون رسید از آنجا فرستاده‌ای نزد خاقان "پسر پرموده" فرستاده و از او تقاضای حمایت کرد. خاقان بی‌درنگ تقاضای او را پذیرفت و به همراه مردان مورد اعتماد و فرماندهان به استقبال او رفت. هر دو از اسب زیر آمدند. دست یکدیگر را مانند دو مرد هم‌شان فشردند. خاقان از بهرام پذیرایی باشکوهی کرد. آذوقه بسیار و هدایای باارزشی برای او فرستاد و به او گفت ما در فرماندهی شریک خواهیم بود. ما یک روح در دو بدن خواهیم شد و یکدیگر را مانند برادر خواهیم انگاشت. در مال و دارایی با یکدیگر شریک خواهیم بود مگر آن که قانون و آئین جوانمردی اشتراک آن را منع

کرده باشد. پس خرسند باش و به من اطمینان کن. من هر قدر در توانم باشد به خواسته‌های تو جامه‌ی عمل خواهم پوشاندم.
بهرام به خاطر محبت خاقان از او سپاسگذاری کرد.»^۱
آیا این همان خاقانی است که پس از تسلیم شدن، بهرام او را غل و زنجیر کرده و تازیانه می‌زند و مورد اهانت قرار می‌دهد؟
چند صفحه بعد آمده است:

«خسرو پرویز تا زمانی که دشمنش بهرام زنده بود نمی‌توانست با آرامش از قدرتی که به دست آورده بود لذت ببرد. از این رو نامه‌ای پر از سرزنش برای خاقان فرستاد.

خاقان در پاسخ نوشت: "بهرام از من تقاضای حمایت کرد و نزد من پناه جست. من او را پذیرفتم و تحت حمایت خود گرفتم و تا جان در بدن دارم او را به تو نخواهم داد."

باز هم این پرسش را تکرار باید کرد که آیا این همان خاقانی است که، پس از تسلیم شدن، بهرام او را غل و زنجیر کرده و تازیانه زد و مورد اهانت قرار داد؟

آیا خاقانی که بهرام به او پناه برده همان خاقانی است که بهرام پدر او شاه را کشته بود؟

اگر چنین بوده باشد آنگاه گفته فردوسی که می‌گوید:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی
چه می‌شود؟

آیا خاقانی که بهرام را چون برادر خود پنداشته و او را در فرماندهی شریک خود کرده و اصرار می‌ورزد که ما یک روح در دو بدن خواهیم شد... و در مال و دارایی با یکدیگر شریک خواهیم بود همان خاقانی است که توسط بهرام در دژی محاصره و مجبور به تسلیم خود و تمام خزانه‌اش به او شد؟

آیا این همان خاقانی است که پس از امان گرفتن از هرمزد شاه ایران دچار خشم و غضب بهرام شده و از دست او تازیانه می‌خورد و به غل و زنجیر کشیده می‌شود و به موهون‌ترین وضع آزار و اذیت می‌شود؟

تنها پاسخ معقول و ممکن به این پرسش‌ها این است که شاید مورخین اولیه اسلامی

واز جمله فردوسی خاقان ترکستان را با خاقان دیگری اشتباه کرده باشند. گزارشگر حدس می‌زند خاقانی که بهرام به او پناه برده خاقان خزر است نه خاقان ترک. شواهدی که مؤید این حدس است اندک نیست از جمله:

۱. می‌دانیم بهرام و خاندان او از ایام پیشین مرزبان بردع و اردبیل بودند که مرز ایران با خزرستان بود. آنگاه که هرمز سراغ سپهبدی مناسب برای فرماندهی لشکر مأمور جنگ با خاقان باید بجنگد می‌گیرد زاد فرخ که سرپرست اسبان شاه است بهرام را به او معرفی کرده و می‌گوید:

ز بهرام بهرام پور گشسپ سواری سرافراز و پیچنده اسب
ز اندیشه من بخواهد گذشت ندیدم چنین مرزبانی به دشت
که دادی بدو بردع و اردبیل یکی نامور گشت با کوس و خیل

چه امری طبیعی‌تر از این که خاندان مرزبان بردع و اردبیل که نزدیک و هم‌مرز با خزرستان است با خاقان خزر و دربار او از دیرباز روابط حسنه و دوستانه داشته باشد؟ اگر چنین مناسبات و روابط نیکو میان مرزبان بردع و اردبیل با خاقان خزر بوده، آنهم از زمان پیش - زیرا مرزبانی آن نواحی در خانواده بهرام چوین موروثی بوده است - فرض احتمال پناه بردن بهرام به خاقان خزر معقول و منطقی می‌نماید. شواهد دیگری نیز بر این احتمال می‌افزایند.

در تمام روایاتی که از پناه بردن بهرام به دربار خاقان به جا مانده گفتگو از مشاجره‌ی تند و توأم با خشوتی است که بهرام، به جانب‌داری از خاقان، با یکی از نزدیکان او می‌کند. مشاجره‌ای که منجر به جنگ تن به تن بهرام با شخص مورد بحث و کشته شدن این فرد بسیار نزدیک به خاقان می‌شود. یادداشت شماره یک صفحه ۱۴۷ کتاب داستان بهرام چوین درباره نام این فرد چنین می‌گوید:

«۱. این نام در تمام منابع بسیار مخدوش است شکل بغاویر Boghvir در روایت دینوری موجود است. نهایتاً نام یغزون Jaghzhn فردوسی: مقاتوره، در روایت یعقوبی این نام قابل خواندن نیست و نکات انتقادی نادیده گرفته شده است در روایت بلعمی این نام پیغو Peghu است. در روایت ثعالبی این رویدادها وجود ندارد. شخص نامبرده در تمام منابع به جز فردوسی برادر خاقان است.»

در پائین بخشی از شرحی که فردوسی از ماجرای پناه بردن بهرام چوین به دربار

خاقان می دهد نقل می شود:

ابیات فردوسی شماره گذاری شده تا توجه را به ابیات ۲۳-۲۹ جلب کند. باید داوری شود آیا این همان خاقان (یا پسر خاقان) است که بهرام پدر او را به دست خود کشت و سر برید و خود او را تازیانه زد و به غل و زنجیر کشید و مورد توهین قرار داد. آیا این همان خاقانی است که به دربار هرمز رفت و با شکایت و خبر از نادرستی بهرام که هرمز داده موجبات شورش و طغیان او را فراهم آورد.

همچنین اصرار دارم به ابیات شماره ۳۰-۵۰ و مخصوصاً بیت های ۳۹-۴۳ توجه مخصوص شود.

۱. کنون داستانهای دیرینه گوی
 ۲. که چون او سوی شهر ترکان رسید
 ۳. ز گردان بیدار دل ده هزار
 ۴. پسر با برادرش پیش اندرون
 ۵. چو آمد بر تخت خاقان فراز
 ۶. چو خاقان ورا دید بر پای جست
 ۷. بپرسید بسیارش از رنج راه
 ۸. هم ایزد گشپ و یلان سینه را
 ۹. چو بهرام بر تخت سیمین نشست
 ۱۰. بدو گفت کای مهتر بافرین
 ۱۱. تو دانی که از شهریار جهان
 ۱۲. برآساید از گنج و بگزایدش
 ۱۳. گر ایدونک اندر پذیری مرا
 ۱۴. بدین مرز بی یار یار توام
 ۱۵. وگر هیچ رنج آیدت بگذرم
 ۱۶. گر ایدونک باشی تو همداستان
 ۱۷. بدو گفت خاقان که ای سرفراز
 ۱۸. بدارم ترا همچو پیوند خویش
 ۱۹. همه بوم با من بدین یاورند
 ۲۰. ترا بر سران سرفرازی دهم
 ۲۱. بدین نیز بهرام سوگند خواست
- سخنهای بهرام چوینه گوی
به نزد دلیر و بزرگان رسید
پذیره شدندش گزیده سوار
ابا هر یکی موبدی رهنمون
برو آفرین کرد و بردش نماز
ببوسید و بسترد رویش به دست
ز کار و ز پیکار شاه و سپاه
بپرسید و خرد بر زینه را
گرفت آن زمان دست خاقان به دست
سپهدار ترکان و سالار چین
نباشد کسی ایمن اندر نهان
تن آسان کند رنج بفرزایدش
به هر نیک و بد دست گیری مرا
به هر نیک و بد غمگسار توام
زمین را سراسر به پی بسپرم
از ایدر شوم تو به هندوستان
بدین روز هرگز مبادت نیاز
چه پیوند برتر ز فرزند خویش
اگر که ترانند اگر مهترند
هم از مهتران بی نیازی دهم
زیان بود بر جان او بند خواست

۲۲. بدو گفت خاقان به برتر خدای
۲۳. که تا زنده‌ام ویژه یار توام
۲۴. از آن پس دو ایوان بیاراستند
۲۵. پرستنده و پوشش و خوردنی
۲۶. ز سیمین و زرین که آید به کار
۲۷. فرستاد خاقان به نزدیک اوی
۲۸. به چوگان و مجلس به دشت شکار
۲۹. برین گونه بر بود خاقان چین
۳۰. یکی نامبردار بد یار اوی
۳۱. ازومه به گوهر مقاتوره نام
۳۲. به شبگیر نزدیک خاقان شدی
۳۳. بر آن سان که کهر کند آفرین
۳۴. هم آن گه ز دینار بردی هزار
۳۵. همی دید بهرام یک چند گاه
۳۶. بخندید یک روز گفت ای بلند
۳۷. به هر بامدادی به هنگام بار
۳۸. به بخشش گرین بیستگانی بود
۳۹. بدو گفت خاقان که آیین ما
۴۰. که از ما هر آن کس که جنگی ترست
۴۱. چو خواهد فزونی نداریم باز
۴۲. فزونی مر او راست بر ما کنون
۴۳. چو زو باز گیرم بجوشد سپاه
۴۴. جهانجوی گفت ای سرانجمن
۴۵. چو باشد جهاندار بیدار و گرد
۴۶. اگر زو رهانم ترا شایدت
۴۷. بدو گفت خاقان که فرمان تراست
۴۸. مرا گر توانی رهانید از وی
۴۹. بدو گفت بهرام کاکنون پگاه
۵۰. مخند و برو هیچ مگشای چشم

که هست او مرا و ترا رهنمای
به هر نیک و بد غمگسار توام
ز هر گونه‌ای جامه‌ها خواستند
ز چیزی که بایست گستر دنی
ز دینار و زر گوهر شاهوار
درخشنده شد جان تاریک اوی
نرفتی مگر کوبدی غمگسار
همی خوانند بهرام را آفرین
به رزم اندرون دست بردار اوی
که خاقان ازو یافتی نام و کام
دولب را به انگشت خود بر زدی
بر آن نامبردار سالار چین
ز گنج جهانان دیده نامدار
به خاقان همی کرد خیره نگاه
تویی بر مهان جهان ارجمند
چنین مرد دینار خواهد هزار
همه بهر او زر کانی بود
چنین است و افروزش دین ما
به هنگام سختی درنگی ترست
ز مردان رزم آور جنگ‌ساز
به دینار خوانیم بر وی فسون
ز لشکر شود روز روشن سپاه
تو کردی ورا خیره بر خوشتن
عنان را به کهر نباید سپرد
وگر ویژه آرم او بسایدت
بدین آرزو رأی و پیمان تراست
سرآورده باشی همه گفت و گوی
چو آید مقاتوره دینار خواه
مده پاسخ و گر دهی جز به خشم

۵۱. گذشت آن شب و بامداد پگاه
 ۵۲. جهاندار خاقان بدو ننگرید
 ۵۳. ز خاقان مقاتوره آمد به خشم
 ۵۴. به خاقان چنین گفت کای نامدار
 ۵۵. همانا که این مهتر پارسی
 ۵۶. بکوشد همی تا بسیچی ز داد
 ۵۷. بدو گفت بهرام کای جنگجوی
 ۵۸. چو خاقان برد راه و فرمان من
 ۵۹. نمانم که آیی تو هر بامداد
 ۶۰. بر آن نه که هستی تو سیصد سوار
 ۶۱. نیرزد که هر بامداد پگاه
 ۶۲. مقاتوره بشنید گفتار اوی
 ۶۳. به خشم و به تندی بیازید چنگ
 ۶۴. به بهرام گفت این نشان منست
 ۶۵. چو فردا بیایی بدین بارگاه
 ۶۶. چو بشنید بهرام شد تیز چنگ
 ۶۷. بدو داد و گفتا که این یادگار
 ۶۸. مقاتوره از پیش خاقان برفت
- بیامد مقاتوره نزدیک شاه
 نه گفتار آن ترک جنگی شنید
 یکایک برآشفت و بگشاد چشم
 چرا گشتم امروز پیش تو خوار
 که آمد بدین مرز با یار سی
 سپاه ترا داد خواهد به باد
 چرا تیز گشتی بدین گفت و گوی
 خرد را نیچند ز پیمان من
 تن آسان دهی گنج او را به باد
 به رزم اندرون شیر جویی شکار
 به خروار دینار خواهی ز شاه
 سرش گشت بر کین ز آزار اوی
 ز ترکش برآورد تیر خدنگ
 به رزم اندرون ترجمان منست
 همی دار پسیکان ما را نگاه
 یکی تیر پولاد پسیکان خدنگ
 بدار و بین تا کی آید به کار
 بیامد سوی خرگه خویش تفت

آیا در دربار شاه و یا دیگر خاقان‌های ترک چنین آئین و رسمی وجود داشته که عملاً علاوه بر خاقان شخصیت دومی در آن سرزمین فرمانروایی کند؟

می‌دانیم اسناد کتبی متعدد حکایت می‌کند که چنین شیوه حکومتی در سرزمین خزرها و دربار خاقان خزر مرسوم بوده است. در اینجا گفته ابن رسته در کتاب *اعلاق النفیسه* نقل می‌شود که از آنچه در دیگر منابع از جمله استخری ابن حوقل، *حدود العالم* و دیگران آورده‌اند به ظاهر جمع و جورتر می‌آید می‌گوید:

«این سرزمین [خزرستان] را پادشاهی است (ایشا؟) نام و پادشاه بزرگ آنان خزر خاقان نام دارد. فقط نامی از او باقی است و کسی مطیع او نیست. حکومت در دست "ایشا" است.»

پیش از اینکه از شرح موارد مکرر سخاوت و جوانمردی کاملاً برخلاف عرف خاقان

که بهرام به او پناه برده بود پایان دهیم ذکر مورد دیگری در این زمینه تصویر را کامل می‌کند. با این شاهد آخری دیگر به سختی می‌توان شک کرد خاقانی که بهرام چوبین بدو پناه برده و در کشور او به قتل می‌رسد. خاقان ترک = پرموده = پسر شاه شاه نبوده است.

پس از آنکه خسرو پرویز از پناه بردن بهرام چوبین به خاقان و رابطه نیک خاقان با بهرام چوبین آگاه می‌شود سفیری به دربار خاقان روانه می‌کند تا او را قانع سازد بهرام چوبین را دستگیر کرده نزد او بفرستد. پایین‌تر راجع به خود این سفیر و توانایی‌های حیرت‌انگیز او گفتگو خواهیم کرد. نخست به نامه خسرو پرویز به خاقان در این رابطه می‌پردازیم. آنچه خواهد آمد از قول کریستین سن است که می‌گوید:

«خسرو پرویز تا زمانی که دشمنش بهرام زنده بود نمی‌توانست با آرامش از قدرتی که بدست آورده بود لذت ببرد. از این رو نامه‌ای پر از سرزنش برای خاقان فرستاد. پرویز نوشت "تو با دشمنی من، یک شورش، پیوند دوستی بسته‌ای... اگر او را با غل و زنجیر به دربار من بازگردانی من همیشه سپاسگذار تو خواهم بود و تو دوستی مرا به دست خواهی آورد که بسیار به نفع تو باشد. اما اگر به عکس آن سگ دیوانه‌ی بی‌شرم و ترسو را بر من برگزینی پس بدان که جنگ نزدیک است جنگی که آهن را ذوب و موی کودکان را خاکستری خواهد کرد." خاقان در پاسخ نوشت "بهرام از من تقاضای حمایت کرد و نزد من پناه جست. من او را پذیرفتم و تحت حمایت خود گرفتم و تا جان در بدن دارم او را به تو نخواهم داد."»

پرویز هنگامی که پاسخ را شنید نگران شد...

از این رو پرویز هر مزد زیرک‌ترین مرد دربار را با هدایای بسیار و گوناگون به سرزمین ترکان فرستاد. او را سفارش کرد «که باید مدام و بی‌وقفه ذهن خاقان را نسبت به بهرام بی‌اعتماد کند و تمام عوامل را بکار گیرد تا او را به نابودی کشاند.»

جرازیب = (به گفته فردوسی خرادبرزین) رهسپار سرزمین ترکان و دربار خاقان شد. خاقان او را با میهمان‌نوازی بسیار استقبال کرد... هدایایش را پذیرفت... سفیر منتظر زمان مطلوبی شد. روزی که خود را با خاقان در خلوت یافت چنین گفت:

«پادشاه آیا شما نمی‌دانید که بهرام یکی از رعایای شاه پرویز بود. ناسپاسی نشان داد و به ضد او شورش کرد اما بخت با او یار نبود. از آنجا که او نسبت به سالار و حامی خود وفاداری نشان نداد از کجا ممکن است

نسبت به شما وفادار باشد: عاقلانه‌ترین کار آن بود که شما خدمتی در حق شاه پرویز انجام می‌دادید تا همیشه در یادها بماند. چرا که شما با فرستادن بهرام با غل و زنجیر به نزد وی می‌توانید به او خدمت کرده هرچه آرزو داشتید از او طلب کنید.

خاقان با خشم پاسخ داد "آیا درست است که شما با مردی مانند من چنین سخن بگویید؟ اگر به عنوان سفیر نیامده بودید دستور می‌دادم که روح از بدنتان جدا کنند اگر از این پس از بهرام بدگویی کنید دستور خواهم داد سرتان را از بدنتان جدا کنند."^۱

باز هم این سؤال را تکرار کنیم آیا این همان خاقان ترکان، پرموده پسر شاه است که بهرام پدرش را با دست خود کشت و خود او را شکست داد و وادار به تسلیم کلیه خزانه خود کرد و پس از آنکه برای وی از هرمزدشاه ایران امان گرفت او را غل و زنجیر کرد و تازیانه زد و تا آنجا که می‌شد تحقیر کرد؟

اما در مورد زیرک‌ترین مرد دربار ساسانی یعنی جرابزین (خرادبرزین). آنچه درباره این مرد در شاهنامه و دیگر منابع آمده بیشتر به افسانه می‌ماند تا به حقیقت. اگر آنچه درباره مأموریت‌های پنهانی و سری او و کامیابی‌هایش گفته می‌شود واقعیت داشته است روی دست تمام عیاران و مأمورین مخفی امثال سمک عیار و جیمز باند می‌زند. شمه‌ای از آنچه در کتاب داستان بهرام چوبین درباره مأموریت‌ها و کامیابی، جرابزین گفته می‌شود چنین است:

پادشاه [هرمزد] پس از حرکت بهرام [به جنگ شاه] پیغامی به یکی از بزرگان خود مردی هوشمند، هرمزدبن جرابزین نام، فرستاد و به او نوشت:

«شتابان بهرام را دنبال کن و وقتی او را دیدی به او بگو من به وسیله تو دامی برای شاه ترکان می‌گذارم. بنابراین مهم است که نام او بهرام و شهرتش فاش نگردد. سپس به سوی لشکرگاه شاه برو و تمام توانت را به کار گیر که شاه ترکان در مرزهای امپراطوری معطل بماند تا بهرام بدان جا رسد و او را از پا درآورد. جرابزین بی‌درنگ به راه افتاد و در نزدیکی هرات با بهرام روبرو شد و پس از انجام وظیفه‌ی خود درباره بهرام به سوی بلخ رفت در آنجا لشکرگاه ترکان قرار داشت. جرابزین با

زرنگی تمام بدانجا راه یافت به طوری خود را دوست ترکان جا زد و چندان با چاپلوسی تملق شایه شاه را گفت که شاه پند او را به گوش گرفت و مدت زیادی را در بلخ به بطالت گذراند.

بهرام پیشروی آغاز کرد و به بلخ رسید و در آن جا لشکرگاه خود را در برابر شایه شاه برپا کرد. هنگامی که شایه شاه دریافت سپاه دشمن فرارسیده به پیک دستور داد تا جرابزین را با خشم و صدای بلند خطاب قرار دهد. «ای اهریمن پرفریب، از جانب شاه بدبخت ایران برای فریب من خوش آمدی».

جرابزین پاسخ داد:

«هیچ اندیشه بد درباره‌ی این گروه کوچک به خود راه مدهید. مرزبانی است که از این نقطه گذر می‌کند. یا مرد بزرگی است که می‌خواهد نزد شما پناه جوید. یا بازرگانی است که با خود محافظانی می‌برد تا مطمئن‌تر سفر کند.»

خاقان اطمینان خاطر یافت. اجازه داد جرابزین به چادر خود بازگردد و تصمیم گرفت درباره این گروه بیگانه پرس و جو کند. اما جرابزین در سیاهی شب گریخت و با موفقیت به سپاه ایران پیوست. آنگاه که بهرام پرموده را تازبانه می‌زند و غل و زنجیر می‌کند این جرابزین است که بهرام را توصیه به آرامش و بردباری می‌کند. هنگامی که بهرام تصمیم به شورش می‌گیرد این جرابزین است تصمیم می‌گیرد از اردوی بهرام بگریزد و خود را به دربار برساند و شاه هرمزد را آگاه کند. در تمام طول ماجرا در لحظه‌های حساس هرمز همیشه جرابزین است که نقش‌های عمده بر عهده دارد. جالب‌ترین این موارد این است که باز هم این هرمزد جرابزین است که به عنوان سفیر خسرو پرویز به دربار خاقان می‌رود تا او را قانع سازد که بهرام را با غل و زنجیر تحویل خسرو پرویز دهد و خاقان از کوره به در رفته می‌خواهد او را به قتل رساند.

آیا این همان خاقانی است که بیش از این هرمزد جرابزین از سوی هرمز شاه مأمور شده بود او را در بلخ فریب دهد سرگرم کند تا بهرام چوبین از راه برسد و با او بجنگد و بعد هم از چنگ مأمورین خاقان فرار کرده و به اردوی بهرام می‌رود؟

سرانجام ابن حوقل در صورت الارض آنگاه که راجع به شهر سریر شرح می‌دهد می‌گوید: «در سریر تختی است از یکی از پادشاهان ایران که از طلا بود.» و در یادداشت شماره ۲۷ صفحه ۹۶ تحقیق معتبر تاریخ یهودیان خزرها تألیف

دی.ام. دانلوب در رابطه با همین تخت زرین موجود در سریر می‌گوید:
«به هنگام سلطنت انوشیروان و هرمزد ساسانی بهرام چوبین در مرزهای قفقازیه
فعال بود.»

در اواخر سده‌ی ششم و اوایل سده‌ی هفتم میلادی امپراطوری خزر در شمال دریای
خزر و سرزمین قفقاز در نهایت قدرتمندی بود. با شاهنشاه ایران شهر و امپراطور بیزانس
مدعی برابری بود. حکومت خزرها هم اصولاً عبارت بود از خاقان خزر که اسماً رئیس
حکومت بود و شخص دومی که «بیک» خوانده می‌شد. عملاً اختیار حکومت در دست
«بیک» بود. مانند حکومت ژاپون تا عصر «میجی» که میکادو اسماً رئیس کشور بود اما
عملاً اختیارات در خاندان «شگون»ها بود. از سده‌ی هفتم میلادی به بعد در اثر حملات
مکرر اعراب به قفقاز در جنوب خزرستان و پیشروی روسها از شمال به تدریج
امپراطوری خزرها کوچک و کوچک‌تر شد. به روزگار مورخین اولیه اسلام و فردوسی که
می‌رسیم خزرستان امارت کوچک و بی‌اهمیتی شده بود. اصطلاح «خاقان» موجب
اشتباه اینان شده این تصور نادرست پیدا می‌شود که بهرام چوبین پس از شکست از
خسرو پرویز به خاقان ترک پناه می‌برد و در آنجا کشته می‌شود. حال آنکه تمام شواهد
حاکی از آنست که باید به خزرستان رفته و در آنجا در اثر توطئه جرابزین به قتل رسیده
باشد. به احتمال قریب به یقین هم اصطلاح «بیک» در دست مورخین اسلام نخست
«پیغو» و سپس «بغاویر» و یغزون می‌شود.^۱

۱۴۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادداشت دکتر جلال خالقی مطلق: با مع علوم انسانی

مقاله آقای همایون صنعتی گزارشی هست از توفیلاکتوس (۸-۳/۶) که نولدکه آن را
در ترجمه بخش ایران تاریخ طبری به آلمانی (ص ۲۷۲، ج ۳) و ترجمه فارسی آن از
زریاب‌خویی (ص ۴۲۰، ج ۱۴۹) آمده که بهرام چوبین پس از جنگ ترکان در آلبانی
(آرال) از رومیان شکست خورد.

نمی‌دانم این گزارش به کار آقای صنعتی می‌خورد یا نه. درباره مقاله ایشان چند
پرسش به نظر من رسید:

۱. برخی منابع گزارش کرده‌اند که بهرام چوبین پیش از رفتن به نزد خاقان در خراسان

۱. داستان بهرام چوبین، زیرنویس یک، صفحه ۱۴۷.

بود آیا این گزارش غلط و بی اعتبار است؟

۲. اگر بهرام چوبین در ترکستان کشته نشده گزارش فرار خواهر و پیروان او از این سرزمین نیز سهو مورخان است؟ یعنی این گزارش یا بکلی افسانه است و یا آنها نیز از خزرستان به ایران گریخته بودند؟

۳. در جنگ بهرام چوبین با پرویز سپاه ترک نیز از بهرام حمایت می کرد. این مطلب را جز منابع داخلی تئوفیلاکتوس (۵/۱۰) نیز تأیید می کند. (نولدکه، همانجا، ترجمه فارسی، ص ۴۲۲). پس عداوت بهرام و خاقان باید به صلح انجامیده بوده باشد.

۴. داستان بهرام چوبین البته یک رمان تاریخی است ولی به گزارش مورخ ارمنی اباگریوس نیز بهرام به بلخ گریخته بود و در آنجا به توطئه پرویز به قتل رسید. (نولدکه، ترجمه عباس زریاب خویی، ص ۴۲۰ و ۷۲۱، ج ۷).

۵. جرابزین (خرداد برزین در شاهنامه) در منابع غربی نیز به عنوان یک دیپلمات ماهر معرفی شده است و از این رو شاید شهرت او افسانه نباشد.

هامبورگ ۱ ژولای ۲۰۰۸

منقشر شد:

حافظ به گفته حافظ

(یک شناخت منطقی)

بررسی و نگارش:

دکتر محمد استعلامی

انتشارات نگاه - خیابان ۱۲ فروردین - شماره ۲۱ - طبقه همکف

تلفن: ۶۶۹۷۵۷۰۷